



۲۰۱۶/۰۵/۰۵



صالحه واهب واصل

دوستان و علاقه مندان گرامی وبسایت «افغان جرمن آنلاين» سلام ها و احتراماتم را بپذيريد.



از آنجائیکه همه میدانید پورتال ملی «افغان جرمن آنلاين» یکی از پربیننده ترین رسانه های افغانی در جمع همه وبسایت های فعال کنونی افغانی در جهان انترنت بوده و همیشه سعی و تلاش دارد تا مردم و ملتش را با نشر حقایق، بدون هر نوع تبعیض و جهت گیری از حزب و یا مذهبی، در روشنی نگهداشته، حالات و اوضاع سیاسی کشور را در ادوار مختلف با چهره های پیشوا ها و زمامداران مختلف خصوصاً در چهار – پنج دهه اخیر مورد بحث و بررسی قرار دهد. بدون شک این بررسی و تحلیل هیچگاهی بی اساس نبوده و مبنی بر نوشته های مستند از نویسندگانی که هنوز در قید حیاتند، و یا آنانی که خود با تأسف دیگر در بین ما نیستند ولی گواهانی هنوز حیات دارند و شاهد واقعات و حوادث آن ادوار بوده اند و هنوز توانائی بیان چشم دید های شان را بصورت تحریری و یا شفاهی دارند، به خوانندگان و تاریخ نویسان این پورتال با امانت داری

کامل، ارائه نماید. تا باشد که افکار و اذهان هموطنان ستمدیده ما که عمریست با اسارت ها و اظلام نابخشودنی بیگانگان به کمک اشخاص سست عنصر خود فروخته به بیگانگان و خارجیان از جمع خود ما، دست و پنجه نرم میکنند، روشن شده و به صورت عادلانه قضاوت نمایند.

اینک این بار اندوخته ای بسی مهم و تأریخی را معنون به **(کودتای پنجم در سقوط دولت جمهوری سرخ یا سیاه؟)** که نویسنده آن به لطف خدا هنوز در قید حیات تشریف دارند، جهت جلوگیری از طولانی شدن مطلب در یک بخش، به چند بخش تنظیم شده خدمت شما عزیزان تقدیم می نمایم و امید میبریم تا در قضاوت های تان روی موضوعات، از خاطر جمع و خونسردی کامل استفاده نموده، بیطرفانه و عادلانه موضوع را مورد بحث و بررسی و تحلیل قرار دهید و اگر سؤالی در اذهان روشن بین تان خطور میکند همه را فوراً بیرون نویس و یادداشت نمائید تا بعد از ختم رساله با جناب نویسنده مطلب صادقانه و بیغرضانه مطرح ساخته، پاسخ تان را بدست آرید.

رساله یا کتاب مورد بحث نوشته محترم (داکتر حسن شرق) بوده دارای ۱۵۵ صفحه است و این ۱۵۵ صفحه به ۱۵ قسمت تنظیم گردیده که هر قسمت حاوی ۱۰/۵ صفحه میباشد. مسؤولیت هر جمله و کلمه درج شده در کتاب را جناب داکتر صاحب شرق خود عهده دار میباشد. سؤالاتی که بعد از ختم این کتاب از جانب خوانندگان کتاب مطرح خواهد گردید به خود داکتر صاحب راجع میگردد و خود ایشان مسؤولیت پاسخ دهی خواهند داشت.

پورتال ملی «افغان جرمن آنلاين» در زمینه نشر موضوعات سیاسی و یا کلتوری فقط و فقط نقش یک وسیله دیجیتالی را بازی نموده آگاهی وارده را به سمع و بصر مطالعه کنندگان و علاقه مندانش میرساند.

قسمت سوم



د پانو شمیره: له ۱ تر ۱۱

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پزوالي د لیکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله لیکنه له رالیولو مخکي په خیر و لولئ

کودتای پنجم سرخ یا سیاه نوشته داکتر حسن شرق (قسمت دوم) به ادامه قسمت دوم...

چنانچه پروژه بند سرده در غزنی و ساختمان سرک کابل- گردیز- خوست که بایستی در سال ۱۳۴۵ تکمیل می شدند، در اخیر سال ۱۳۵۱ ه.ش. کمتر از ۱۵ فیصد روی آنها کار شده بود.

پیشنهادات محمد داؤد در تفکیک حکومت از سلطنت، که با قبولی صلاحیت های شاه در قانون اساسی ۱۳۴۳ ه.ش. (در همان روزهای اول) عمر خود را به دموکراسی شاهانه بخشیده بود، نه بحثی داشت و نه هم سوالی. گروه انگشت شمار ما هم در اثر وفات غلام حیدر عدالت وزیر زراعت، سید عبدالله وزیر داخله، محمد صدیق وزیری والی قندهار و جذب محمد آصف سهیل و تقرر آن به حیث سفیر افغانستان در چین، منحصر شده بود به **پیرو عصای پیر** (محمد داؤد و نویسنده) و یک دنیا آرزو به خاطر انتقال قدرت از سلطنت به مردم افغانستان. در کنار آن با اینکه همه درها را جهت رسیدن به قدرت یا به روی ما بسته کرده بودند و یا خود به خود بسته می شد، ولی باز هم آرزوی انتقال قدرت از سلطنت به مردم افغانستان به جای تفکیک حکومت از سلطنت در ذهن ما رخنه کرده بود و ما را به سوی کشاکش های عجیب و غریب سیاسی و ماجراجویی که انجام آن ناپیدا بود تیله می کرد. در پیرامون چنین سر در گمی روزی محمد داؤد گفت:

بعد از سال ها تجربه به این نتیجه رسیده ام که در سایه نظام موجود رسیدن مردم به قدرت سیاسی، سیادت اقتصادی و وحدت ملی امکان ناپذیر است. از آنرو اگر با من هم عقیده باشید بهتر است روی تغییر نظام اندیشید نه بالای فروعات آن. تا بدین وسیله هر فرد افغان بدون هیچ نوع تبعیضی در تعیین زعامت کشور خویش حق انتخاب کردن و انتخاب شدن را داشته باشد.

من که سال ها با قبول ریاضت سیاسی در کنار وی چنین روزی را دقیقه شماری می کردم با فهم اینکه با افشای چنین اقدامی محمد داؤد متضرر نخواهند شد بلکه من و امثال من جان به سلامت نخواهیم برد، از صمیم قلب در اجرای چنین امر مقدسی با وی هم پیمان شدم.

از اینکه بعضی ها تصور آنرا داشتند و برخی ها هنوز هم دارند که گویا در خرابی روابط محمد داؤد با شاه تا سرحد اقدام به کودتا من مشوق محمد داؤد بوده ام، تصویری است بی جا و گفته ایست بی سند. اما در رفع کشیدگی ها نه تنها بین شان در سال های ۱۳۴۲ تا ۱۳۵۲ ه.ش. تلاش نکردم، بلکه برعکس از اختلافات آنان جهت تضعیف سلطنت تا سرحد سقوط آن لذت هم می بردم. از آنرو در یکی از روز های خزان ۱۳۴۹ ه.ش. دو دوست به اتکاء به خداوند بزرگ به امید سعادت و سربلندی، برادری و برابری مردم افغانستان موافقه نمودند تا برای تأسیس جمهوریت در افغانستان کودتا کنند.

گرچه این دو از نظر تعلقات شخصی با سلطنت در دو قطب از هم جدا قرار داشتند، زیرا یکی سر برآورده از کلبه فقرزده درویش گوشه نشینی و دیگری پسر کاکا و شوهر همشیره شاه و از متصرفین قصر شاهی بودند و موقف او به وی موقع نداده بود تا رنج های نهفته و تضاد های درونی مردم را با سلطنت در طبقات مختلف اجتماع با اینکه بهتر از هر شهزاده از آن آگاه بود، احساس نمایند ولی با عشق همگون شان با دیگران در انتقال قدرت از خانواده ای به ملتی این کمبود را تحت الشعاع قرار داده بود، طوری که تا پایان جان در تحکیم جمهوریت مقاومت و پایداری کردند.

به هر صورت در آن شرایط به این نتیجه رسیده بودیم که تغییر نظام بدون همکاری اردو نامیسر است. ولی جنرال ها و قوماندان های اردو، برخلاف تصورات ذهنی گرایانه، نه تنها با محمد داؤد مقاطعه کرده بودند، بلکه بدون کم و کاست در ردیف آنانی قد بلندک و تظاهر می کردند که از شاه دوستی دم می زدند و از الاحضرت سردار عبدالولی فرمانبرداری می کردند.

از جانب دیگر ایجابات وظائف و نزدیکی آنان به شاه اجازه نمی داد تا در چنین امر خطیری آنها را در جریان گذاشت.

د پانو شمیره: له ۲ تر ۱۱

افغان جرمن آنلاين په درنيت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکنی د لیکنیزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولی

بناءً هیچ جنرالی در صف رفقای محمد داؤد در کودتای ۲۶ سرطان نه اشتراک داشت و نه هم از آن مطلع بود. **ایکاش بعد از ۲۶ سرطان هم به دام آنها نمی افتادیم و به آنها اعتماد نمی کردیم.**

به هر صورت تلاش به سوی صاحب منصبان پایان رتبه و کلیدی و تحصیل یافتگان اردو معطوف گردید که سلسله مراتب اردو به آنان اجازه نمی داد تا با مقامات عالی سرگوشی داشته باشند.

از جانب دیگر در این ردیف از صاحب منصبان، که دارای تحصیلات لیسانس و حتی مافوق لیسانس هم بودند، می شد جوانان ناترس و شخصیت های مؤمن در تغییر نظام را بیشتر و آسانتر از گروه جنرالان دربار زده جست و جو کرد. ولی متأسفانه تاریخ سلطنت سلاله سردار پاینده محمد خان و جنگ برادران و پسران و احفاد امیر دوست محمد خان بر سر قدرت مانع از آن بود که صاحب منصبان آگاه باور کنند که مخالفت محمد داؤد جهت تغییر نظام است نه کسب قدرت. و هم در آن روز و روزگار مردم باور نمی کردند یکی از اعضای برجسته خاندان سلطنتی در صف های پائینی اجتماع تماس های ضد سلطنتی برقرار کند. از آنرو، برخلاف آنچه مخالفین جمهوری خواهان می لافند و می یافند، کار سیاسی بس دشواری را که از در و دیوارش مرگ می بارید کودتاچیان در اردو پیش رو داشتند و می بایستی با قبول مخاطره بزرگ، برای هدف بزرگتر از آن به امید خداوند توانا دست به کار می شدند.

بالتبع رسیدن به چنین هدفی ایجاب می کرد تا آنانی که در رأس قدرت قرار دارند، از شاه گرفته تا صاحب منصبان ارشد و وفادار به وی را، توسط رادمردان مؤمن به جمهوری شدن کشور جهت تغییر نظام و جلوگیری از خونریزی با جهش غافل گیرانه دستگیر نمود، جهشی که چراغ خاموش مانده برادری و برادری را در وطن ما بیفروزد و نظامی را به وجود آورد که تحولات مثبت اجتماعی به صورت سالم در آن پیاده شود. نسل جوان احساس مصونیت نماید و نشو و نمای حرکات خرافی و ضد اجتماعی را مانع گردد.

از آنرو همکاری صاحب منصبانی در نظر گرفته شد که در داخل گارد و قطعات گرد و نواحی ارگ شاهی مانند قوای ۴ و ۱۵ زره دار، کماندو و قطعه انضباط وظیفه دار بودند.

ناگفته نماند به همان اندازه ای که خواندن این سطور و تنقید روی آن در این روزها سهل و ساده است، در آن وقت هزار بار بلکه بیشتر هم اقدام به آن هیجان انگیزتر و ترس آورتر بود و به راستی پشت انسان از یادآوری و اعتماد آن به دیگران می لرزید ولی عشق به جمهوری شدن کشور همه را عقب می زد و با نیروی غیر مرئی انسان را به پیش «گزلک» می کرد.

همین گزلک کردن ها بود که باعث شد تا آشنای عزیز خویش غلام حیدر رسولی را هرچه باداباد به جریان بگذارم. او شوهر همشیره دوست بزرگوارم غلام حیدر عدالت وزیر زراعت بود. شاید به همین مناسبت بوده باشد که رسولی مرا دوست می داشت و بیش از آنچه مستحق باشم برای سال های سال مرا احترام می کرد.

او را بعد از فراغت از لیسه استقلال به حربی پوهنتون برده بودند و از ح. پ. در رشته تانک (وسایل زره دار) فارغ التحصیل شده بود. سپس جهت تحصیلات مافوق لیسانس در رشته زره دار وی را به هند فرستادند. پس از ختم تحصیلات عالی در قوای ۴ زره دار که تازه در اردو تشکیل شده بود (پل چرخی) به حیث تانکیست مؤظف می شود و برای مدت بیش از بیست سال تا رسیدن به رتبه رئیس ارکان قوای ۴ در همان قوا خدمت می کرد. او در این مدت با اکثر تانکیست های قوای ۴ و پانزده زره دار در پل چرخی روابط نزدیک و علاقه مندی برادرانه پیدا کرده بود. احتمالاً همین روابط باعث شده بود تا والاحضرت سردار عبدالولی قوماندان قوای مرکز، وی را از قوای ۴ زره دار چه، حتی از اردو براند و از وی در جایی مدیر مکلفیت بسازد که صدها کیلومتر از رشته تحصیلی وی و دهها کیلومتر از قطعه منسوبه آن فاصله داشته باشد (غزنی).

ولی با وجود آن روابط و رفت و آمد او با هم ردیفانش در قوای ۴ و ۱۵ زره دار ادامه داشت. اما با همه شناختی که از رسولی داشتم باز هم آنچه بیشتر مرا دلیر ساخته بود که تغییر رژیم و کودتا را جهت تأسیس جمهوری در افغانستان با او در میان بگذارم، همانا عقده مندی وی از بی عدالتی بود که وی را از قطعه ای که در آن انس گرفته بود و به کارمندانش عشق می ورزید بدون هیچ مدرک و سندی به دور انداخته بودند.

بناءً او بدون چون و چرا پیشنهاد مرا پذیرفته گفت:

د پانو شمیره: له ۳ تر ۱۱

افغان جرمن آنلاين په درنيت تاسو همكاري ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړيکه ټينگه كړئ maqalat@afghan-german.de

يادونه: دليكني دليكنيزي بني پازوالي د ليكوال په غاړه ده، هيله من يو خپله ليكنه له راليرلو مخكي په خير و لولي

یقین داریم دوست مشترک ما محمد سرور نورستانی قوماندان تولى تانک در قوای ۴ زره‌دار از چنین پیشنهادی استقبال می‌کند. واقعاً او هم عاشقانه پیشنهاد تغییر نظام را پذیرفت، و هم با تلاش مشترک شان محمد یوسف (قوماندان تولى تانک در قوای ۱۵) و مولاداد تانکیست قوای ۴ در صف ما قرار گرفتند. حضور این دو سر سپرده جوان که همکاری حبیب الله خان تانکیست، قوماندان بلوک تانک قوای ۱۵ در داخل ارگ شاهی، را با خود داشتند به آنان جرأت و اجازه آن را می‌داد تا فعالیت های محرمانه خویش را در جذب صاحب منصبان مؤثر و توانمند و معتقد به جمهوری شدن در قوای ۴ و ۱۵ زره‌دار توسعه دهند، که در نتیجه دید و وادیدها نهایت مؤثر و باعث تحکیم روابط دو جانبه و فعالیت های مؤثرتری می‌گردید.

چنانچه در اثر فعالیت های غلام حیدر رسولی، محمد سرور نورستانی، محمد یوسف و مولاداد تعداد تانکیست ها در ظرف چند ماه به بیست نفر رسیدند و برای نفوذ بیشتر در اردو ایجاب می نمود تا دیدار چند نفری از نماینده تانکیست ها با حضور داشت محمد داؤد سر به راه شود.

از آنرو در یک دیدار رو در رو، که از هر جهت بایستی تصادفی تلقی می شد، در چهل تن پغمان محمد داؤد با غلام حیدر رسولی، محمد سرور نورستانی، محمد یوسف و مولاداد رو به رو می شوند و پیرامون اقدامات عملی جهت تغییر نظام تبادل نظر کرده تصمیم گرفته می شود که: هر اقدامی در این مورد با اتفاق آرای حاضرین که اعضای آن در آینده نیابستی از ده، نهایتاً ۱۵، نفر تجاوز نمایند اتخاذ گردد. و در صورت کامیاب شدن در کودتا تا تصویب قانون اساسی جمهوری انتصاب رئیس دولت، صدراعظم، اعضای کابینه، مامورین عالیرتبه، طرح اداره کشور و تعیین خط مشی دولت در سیاست داخلی و خارجی از وظایف اینها می باشد، به عبارت دیگر حکومت دسته جمعی به جای حکومت فردی.

همچنان فیصله شد تا اشخاصی که در جلب و جذب صاحب منصبان تحصیل یافته در صف کودتاچیان مهارت و رشادت داشته باشند در صورت کسب اتفاق آرا به حیث سرگروپ نامیده شوند.

محمد داؤد گفت: پاچاگل وفادار را که صاحب منصب لایق و فعلاً آمر مخابره قوای هوایی است می شناسم و با وی در باره کودتا و اهداف آن بحث کردم. او از اشتراک و اقدام به کودتا استقبال نمود.

محمد یوسف گفت: در حالیکه صدراعظم صاحب او را می شناسند بهتر است او هم به حیث سرگروپ هوایی داخل جمعیت ما شوند.

(تا یک روز قبل از ۲۶ سرطان ۵۲، کودتاچیان محمد داؤد را صدراعظم و بعد از آن رهبر کودتا خطاب می کردند.) محمد داؤد گفت: همین اکنون تصمیم گرفته شد تا شمول اشخاص در ردیف سرگروپ ها به اتفاق آرا پذیرفته شود. بناءً بهتر است به آنچه دسته جمعی تصمیم گرفته می شود احترام گذاشت نه به نظر اشخاص. (ایکاش بعد از تأسیس جمهوریت هم این فیصله در نظر گرفته می شد تا از بسا بدبختی های وارده در افغانستان جلوگیری می گردید.)

به هر صورت پاچاگل وفادار در روزهای بعد به اتفاق آرا به حیث سرگروپ شناخته شد، زیرا علاوه بر اینکه محمد داؤد وی را می شناخت، معاون خود عبدالحمید محتاط (سپس سرگروپ) و تعدادی از صاحب منصبان با درایت و دارای تحصیلات عالی در قوای هوایی و دافع هوا را به کودتا راضی و جذب کرده بود.

دیری نگذشت که در اثر توجه و فعالیت سرگروپ ها دو ستاره درخشان دیگر (احمد ضیا مجید مدیر پیژند قطعه انضباط و فیض محمد مدیر حرکات کماندو ها) در آسمان کودتاچیان درخشیدند. این ها صاحب منصبان رشید و کلیدی کماندو و انضباط را به کودتا در جهت تغییر نظام جلب و جذب کردند. دو قطعه بی که والا حضرت سردار عبدالولی به آن می نازید و همه را از آنها می ترسانید، اکنون از توجه دو شخصیت فوق از والا حضرت رو گردانند و به صف جمهوری خواهان پیوستند. از آنرو فیض محمد و احمد ضیا مجید هم به حیث سرگروپ در کنار دیگر سرگروپ های سر به کف شامل شدند.

دور و پیش همین جلب و جذب ها بود که غوث الدین فایق صاحب منصب احتیاط اردو توسط غلام حیدر رسولی به سرگروپ ها معرفی شد. با اینکه صاحب منصبان احتیاط کننده کننده از جانب سرگروپ ها جذب می شدند، فعالیت غوث الدین فایق در این باره چشم گیر تر شده می رفت و در پهلوی آن وی وظیفه داشت تا گفته ها و خواسته های

بعضی از کودتاچیان را حتی المقدور به اطلاع سرگروپ ها برساند. از آنرو در روزهای نزدیک به اقدامات عملی او هم در جمع کودتاچیان به حیث سرگروپ انتخاب شد.

افزونی در جلب و جذب و لزوم دید و وادیده‌های مشورتی کودتاچیان (جمهوری خواهان) در پیریزی هر چه سریعتر قیام مسلحانه (کودتا) ایجاب می نمود تا پناهگاه های مصون و مطمئنی را جهت دیدارهای مخفی جستجو کرد. بناءً خانه سید عبدالاله و دوست وی عبدالقدیر نورستانی، که کمتر مورد توجه مردم بودند و در آن روزها از محبت و تواضع زیاد آنان برخوردار بودم، به حیث مخفیگاه جمهوری خواهان همراه با سرپناه مولاداد خان از جانب سرگروپ ها پذیرفته شد.

این دو نفر در تنظیم ملاقات های مخفی و حفظ روابط سرگروپ ها زحمات و فعالیت های پی گیری را متحمل می شدند. از آنرو هر دوی شان در اولین جلسه سرگروپ ها که بعد از موفقیت کودتا در روز ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ ه.ش. به نام کمیته مرکزی جمهوریت دائر و اعلام گردید، به حیث اعضای کمیته مرکزی شامل جلسه شدند. ناگفته نماند که در اثر فعالیت سرگروپ ها تعداد افسرانی که در تأسیس جمهوریت با هم متحد شده بودند و در شب ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ ه.ش. تحت رهبری محمد داؤد به قیام مسلحانه اقدام کردند همه با هم یکصد و نوزده نفر بودند.

افسران موصوف به صورت عموم به استثنای صاحب منصبان احتیاط و دو سه نفر دیگر، یا قوماندان بلوک و یا از تولی بودند که در آن شب قطعات تحت قوماندۀ خویش را با نظم و اداره خارق العاده، مسلح و به نکات قبلاً تعیین شده جهت دستگیری شخصیت های عالی مقام وابسته به سلطنت سوق دادند.

اگرچه تغییر نظام در اثر اراده خلل ناپذیر افسران ناترس اردو تحت رهبری عالمانه محمد داؤد جهت تأسیس جمهوریت در ظرف چند ساعت به پایان رسید و با شور و شغف بالاتر از تصور از جانب اکثریت کامل مردم استقبال گردید، ولی با وجود آن جمهوری خواهان از همان روز اول با دسائس و تبلیغات بی امان طرفداران سلطنت و اخوانی ها، گلاویز می شوند، و در پهلوی آن مخالفین با به راه انداختن سه کودتای نظامی و چندین شورش مسلحانه در نقاط مختلف کشور در ظرف دو سال اول جمهوری جهت سقوط جمهوریت و از پای درآوردن جمهوری خواهان اقدام کردند.

از آنجایی که جمهوری خواهان در تأسیس و دفاع از جمهوریت و پیاده کردن آرمان های شان (تحت عنوان خطاب به مردم افغانستان) عالمانه گرویده و فهمیده مصمم شده بودند، با مخالفین مسلح هم ناترسانه رزمیدند و آنان را یکی پشت سر دیگری کنار زدند.

از آنرو دشمن که از صحنه جنگ رو در رو نا امید و دلسرد شده بود، کوچه بدل می کند و کشاکش های مسلحانه را با تبلیغات تخدیر کننده افکار عامه و ایجاد تفرقه در جمهوری خواهان تعویض می نمایند و با استفاده از مشهور نبودن جمهوری خواهان در جامعه آنرا پی می گیرند.

چون اکثریت کامل جمهوری خواهان با وجود داشتن تحصیلات عالی، فرزندان ده و قریه و ناشناخته در جامعه بودند، از آنرو می شد مانند جامه سپید هر رنگی را به آن تاپه زد و بدین گونه از نفوذ آنان در توده ها جلوگیری نمود. مخالفین هم از همان دقائق اولی به دامان پاکیزه آنان رنگ سرخ پاشیدند و توسط عقده برداشته گان داخلی و خارجی، که یکی منافع طبقاتی و دیگری منافع سیاسی خویش را در تغییر نظام از دست داده بودند، تبلیغ و ترویج می نمودند که جمهوری خواهان عناصر بی خدا و وابسته به اتحاد شوروی اند و بدینسان میان مردم مسلمان افغانستان و فرزندان مؤمن شان به امید بازگشت نظام تخم تفرقه می کاشتند و به انتظار سقوط جمهوریت دقیقه شماری می کردند. چنانچه صبح ۲۶ سرطان هنگامی که مارشال شاه ولی خان غازی، کاکای اعلیحضرت محمد ظاهر شاه، را از تفریحگاه شان در پغمان به کابل می آوردند، می پرسند:

"بچه ها، به این وقت صبح مرا به کجا آوردید؟"

می گویند: "در کابل کودتا شده و شما را به درخواست عبدالولی جان (پسر مارشال) آورده ایم."

مارشال: "بار ها به وی گفتم به چنین کاری اقدام نکنند، آخر آنچه می خواست کرد."

می گویند: "نه مارشال صاحب، عبدالولی کودتا نکرده است، محمد داؤد و رفقاییش کودتا کرده اند."

مارشال: "بدبخت ملک را به روس ها داد."

از وی می پرسند: "مارشال صاحب اگر عبدالولی کودتا می کرد، مملکت را به کی می داد؟" مارشال جواب نمی دهد و خاموش می شود.

از آوردن مارشال در توقیف خانه موقت (خانه عبدالقدیر نورستانی در بینی نيزار) و گفته هایش قبل از اینکه محمد داؤد از خانه خویش (محل قوماند) به صبح ۲۶ سرطان جهت پخش اعلامیه موفقیت جمهوری خواهان در تغییر نظام به رادیو کابل تشریف ببرند، با موجودیت نویسنده اطلاع داده شد.

فرمودند: مارشال صاحب خیلی پیر شده، هوش کنید نا آرام نشوند.

سال ها بعد از تأسیس جمهوریت از یکی از دانشمندان معروف افغانستان پوهاند داکتر عبدالفتاح نجم، داکتر مخصوص و دوست نزدیک اعلیحضرت محمد ظاهر شاه شنیده می شد که می گفت:

"من با اعلیحضرت که جهت معالجه چشم خویش به ایتالیا رفته بودند، شرف همراهی داشتم.

"زمانی که کودتا را در کابل به رهبری محمد داؤد در صبح ۲۶ سرطان به اطلاع شان رسانیدند رو به من کرده فرمودند:

"به دامن روس افتیدن کار ساده بود."

شام ۲۶ سرطان رادیو پاکستان خبری را به این مفهوم نشر و پخش می کند که:

در کابل تحت رهبری محمد داؤد، شوهر خواهر شاه افغانستان، به همکاری کمونیست ها، کودتا شد و موفق شدند تا نظام شاهی را سرنگون و نظام جمهوری را اعلام کنند.

و سپس با افزودن چند کلمه گمراه کننده در گفته های فوق سالها است که آنرا به خورد مردم می دهند که:

کودتاجیان ۲۶ سرطان صاحب منصبان خرد رتبه تحصیل کرده شوروی، کمونیست و وابسته به گروه خلق و پرچم در اطراف محمد داؤد حلقه زده و کودتا کرده اند و بنام کودتا منشأ خارجی دارد و نه مردمی."

متأسفانه مردم افغانستان تا هنوز هم عادت نکرده اند که به فرزندان کلبه نشین ده و قریه که اکثریت کودتاجیان (جمهوری خواهان) ۲۶ سرطان را تشکیل می دادند، ارزش و اهمیت آنرا قائل شوند که توانسته اند به اتکاء به خداوند توانا، نظامی را با آنهمه وابسته گی هایش زیر و رو کنند و به آرزوی سعادت و اعتلای مردم خویش جمهوری را در افغانستان تأسیس نمایند.

مخالفین جمهوری هم با اینکه برای وارونه جلوه دادن حقائق سال ها دروغ بافیدند و اتهام بستند، هرگز برای اثبات گفته ها، نه خود شان و نه آنانی که نافهمیده قصه ها را نشخوار می کردند و به دهل آنها می رقصیدند، از خود یا کس دیگری پرسیده اند که مؤسسين جمهوری چند نفر بودند؟ اسامی آنها چیست؟ کدام شان در داخل و کدام یک در خارج تحصیل کرده اند؟ و به استناد کدام سند اعضای یکی از احزاب علاقه مند به شوروی بوده اند.

شاید می دانستند که روشن شدن واقعیت ها شرمنده گی و روسیاهی در بر دارد که از طرح چنین سوال ها طفره می روند. زیرا تا امروز هیچ مدرکی به نشر سپرده نشده است که شوروی دیروزی و یا روسیه امروزی مدعی شده باشد که از وقوع چنین تحولی (تأسیس جمهوریت در افغانستان) اطلاع قبلی داشته است، چه رسد به اینکه ادعای همکاری کرده باشد.

زامداران هم عقیده با حکومت اتحاد جماهیر شوروی در افغانستان، نور محمد تره کی، حفیظ الله امین، ببرک کارمل و داکتر نجیب الله در هیچ بیانی، مصاحبه و یا نوشته ای از اشتراک و یا اطلاع قبلی خویش از کودتای ۲۶ سرطان نه حرفی به میان گذاشته اند و نه مدعی حضور خویش در تغییر نظام شاهی به جمهوری شده بودند. چنانچه در سه اثر، سه شخصیت شناخته شده حزب دموکراتیک خلق (ح.د.خ.):

۱- درس های تلخ و عبرت انگیز افغانستان، نویسنده شاعلی میرصاحب کاروال، عضو برجسته دفتر سیاسی ح.د.خ.؛
۲- از ظهور تا زوال ح.د.خ.، اثر علام دستگیر پنجشیری، عضو دفتر سیاسی، رئیس تشکیلات و یکی از مؤسسين پر سر و صدای ح.د.خ.؛

۳- یادداشت های سیاسی و رویداد های تاریخی، اثر دانشمند سلطان علی کثمتند، عضو دفتر سیاسی و یکی از مؤسسين نامور ح.د.خ. و رئیس شورای وزیران؛

د پانو شمیره: له ۶ تر ۱۱

افغان جرمن آنلاين په درنیت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکني دلیکنیزی بنی پازوالي د لیکوال په غاره ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولی

نه تنها نام هیچ یک از جمهوری خواهان در ردیف اسمای اعضای ح.د.خ دیده نمی شود، بلکه سلطان علی کشتمند در اثر مشهور خویش در صفحه ۲۴۳ نوشته اند:

در هر حال، نظریات هر چه باشد ولی واقعیت سرسخت این است که کودتای ۱۷ جولای (۲۶ سرطان) به تشخیص و به ابتکار شخص محمد داؤد سازمان داده شده و انجام گردیده بود. دست داشتن اتحاد شوروی و به ویژه سهم گیری پرچمی ها در آن یک افسانه محض است و صرف از روی تخمینات، حدسیات، قیاس ها و قرینه سازی های ناشی از بدگمانی ساخته و پرداخته شده است.

حقایق گواه آنست که پرچمی ها مانند نیروها و گروه های دیگر در برابر یک عمل انجام شده قرار گرفتند. ختم مهم تر از همه اینکه؛ تا امروز هیچ یک از آنانی که در تغییر نظام شاهی به جمهوریت با هم متعهد شده بودند به استثنای "سید محمد گلاب زوی" نگفته و نه نوشته اند که قبل از ۲۶ سرطان در یکی از احزاب طرفدار شوروی عضویت داشته اند.

گلاب زوی هم که پیش از ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ ه.ش. به نورمحمد تره کی ارادت داشت در اثر توجه پاچا گل وفادار به صف جمهوری خواهان می پیوندد و اسرار کودتا را (قرار گفته خودش) تا زمان موفقیت با تره کی و همراهانش در میان نگذاشته بود.

اخوانی ها و حامیان شاه هیچ دست آویزی برای وابسته بودن جمهوری خواهان به هیچ یک از احزاب طرفدار شوروی به غیر از کشور خود شان و پیروی از دین مقدس اسلام نیافته بودند، ولی باز هم مزورانه می کوشیدند تا ما را در نزد جامعه مسلمان افغانستان انسان های مشکوک و غیر مذهبی جلوه دهند. اما از آنجایی که از زبان و قلم هیچ فردی از جمهوری خواهان گفته و یا نوشته ای دیده و شنیده نشده بود که نفوذ بالله با مقدسات دین مبین اسلام مغایرت داشته باشند و یا در مراسم مذهبی مردم مسلمان افغانستان خدشه وارد کرده باشند تا مردم به گفته دشمنان آنان باور کنند، از آنرو اخوانی ها بار و بینه را از سرزمین رادمردان تحول پسند افغانستان بر چیدند و به دامن احزاب اسلامی پاکستان چنگ زدند.

حکومت پاکستان هم که در آن روز و روزگار با قیام مسلحانه مردم بلوچ و پشتون جهت آزادی شان مواجه بود و مانند کور جهت ویرانی افغانستان عصا می پالید، از اخوانی های فراری از افغانستان (بعداً هفت تنظیم) شاهانه استقبال می کند و بدان سبب علمای پاکستان به اطراف آنها حلقه می زنند و فتوا می دهند که جمهوری خواهان پرچمی های لامذهب و مخالف اسلام اند. بناءً در سرنگونی آنان جهاد مطابق دین مبین اسلام است.

بدین سان رد پای علمای پاکستان و آنانی که فتوای علمای مذکور را در بغل داشتند در کودتاهای ضد جمهوری و شورش های مسلحانه در لغمان، لوگر و پنجشیر و غیره دیده می شد. به هر صورت تبلیغات گمراه کننده زمینه را مساعد ساخته بود تا روزی نه روز دیگر به گوشه ای نه در کنج دیگری از کشور، با استفاده از کوچکترین فرو گذاشت ما در توده های مردم عقب نگه داشته شده به کمک رهبران مذهبی پاکستان فتنه و آشوبگری های بس بزرگ مذهبی در افغانستان به راه اندازند.

ولی به هر صورت، ناگزیر بودیم جهت تعمیم جمهوریت برای همه، اقداماتی را در عمل پیاده کنیم که متعصبین مذهبی و هواخواهان قبیلوی شاه می توانستند از آن بهره برداری های ناجائز و تخریبی نمایند. به طور مثال: از زمانی که مردم این سرزمین به دین مقدس اسلام مشرف، و بعد پای بند سلطنت قبیلوی شده بودند، عادت به این رفته بود که رئیس دولت (شاه) حنفی مذهب و منسوب به قبیلۀ مشخصی باشد. ولی اگر این دو جمله در شرایط رئیس جمهور شدن گنجانیده می شد در واقع آنانی که پیرو دیگر مذاهب و از اقوام دیگر افغانستان بودند از رسیدن به مقام ریاست جمهوری محروم می شدند و اگر توضیح می گردید به تیر ملاهای وارده و رؤسای قبائل به سرکوبی ما سند می شد.

از آنجایی که قبل از اقدام در تغییر نظام نفر اول و دوم (طراحان کودتا) پیرامون بحث خط مشی جمهوری، به حساسیت این دو موضوع بیشتر متوجه بودند بعد از ساعت ها بحث و مشاجره به این نتیجه رسیدند که:

در صورت موفقیت در فصل ریاست جمهوری نوشته شود که: دین مردم افغانستان دین مقدس اسلام است و رئیس **جمهور باید افغان و مسلمان باشد.**

با وجود اینکه به علاقه مندی شدید مردم افغانستان در برادری و برابری و تعیین زعامت کشور شان خصوصاً بعد از استقبال از جمهوری متیقن شده بودیم با هم تصمیم به آن گرفته شد تا کمیسیون اول تسوید قانون اساسی تحت ریاست منشی (نویسنده) و بعضی از اعضای کمیته مرکزی بدون سروصدا دایر گردد. از آنجایی که هیچ یک از اعضای کمیته مرکزی در باره تسوید قانون اساسی دارای صلاحیت علمی نبود، از آنرو بیشتر از قانون اساسی ترکیه، مصر و قانون اساسی ۱۳۴۲ ه.ش. افغانستان موادی برچیده و جای به جای شد که با روحیه مردم و قوانین افغانستان مغایرت نداشته باشد. حال آنکه در واقع هدف و وظیفه این کمیسیون جا به جا کردن موادی بود که در شرایط ریاست جمهوری بایستی گنجانیده می شد که خوشبختانه آنهم به خوبی و بدون اینکه لحظه ای روی آن بحث شود به تصویب رسید. ولی با آنهم به احتیاط اینکه کمیسیون مورد تهاجم این و آن قرار نگرفته باشد هویت آنان به دسترس مردم گذاشته نمی شد و تنها در فرمان کمیسیون دوم تسوید قانون اساسی که از دانشمندان معروف کشور تشکیل شده بود، تذکر داده بودند:

مسوده ای که از جانب کمیسیون اول قانون اساسی تنظیم شده است به کمیسیون دوم جهت غور و تجدید نظر ارائه گردید.

خوش نما تر اینکه در این کمیسیون هر ماده مسوده قانون اساسی کمیسیون اول جهت رد یا قبول و یا اصلاح ساعت ها و حتی روزها مورد بحث و مشاجره قرار می گرفت. ولی برخلاف اندیشه و وارخطایی ما بعد از قرائت آن از جانب کمیسیون بی آنکه بحث روی آن صورت گرفته باشد دست ها برای موافقت بلند می شد (رئیس جمهور باید افغان و مسلمان باشد). و برای اینکه از کلمه افغان برداشت قبیلوی و تبعیضی نشده باشد هم در قانون مدنی و هم در قانون اساسی ۱۳۵۵ ه.ش. تصویب شده است که افغان: یعنی شخصی که ده سال در افغانستان سکونت کرده باشد. تصویب بدون سروصدای ماده مذکور در لویه جرگه ۱۳۵۵ ه.ش. نشانه آن بود که مردم افغانستان بالقوه آرزومند آنند تا زعیمی داشته باشند افغان و مسلمان، پاک نفس و پاک دامن نه قلدر این قوم و نه جنگ سالار آن قبیله. اما در نزد مخالفین جمهوری همان آش بود و همان کاسه، همان وابسته گی و کافر بودن ما و همان مسلمان ماندن شورشیان مسلح، آنهم به استناد فتوای علمای پاکستان از جانب اخوانی های مقیم پاکستان (رهبران هفت تنظیم) و تبلیغ و ترویج آن توسط دستگاه های شایعه پراکنی طرفداران بازگشت سلطنت.

اما همین که روابط افغانستان با پاکستان بعد از ملاقات بوتو صدراعظم پاکستان با محمد داؤد رئیس دولت افغانستان در ۱۳۵۵ ه.ش. در کابل نسبتاً رو به بهبودی گذاشته بود و پاکستانی ها دیگر احتیاج به شورشیان مسلح یا به گفته خودشان (برادران افغان) نداشتند، از آنرو جُل و پستک آنان را می بندند و به نکات دور از سرحدات افغانستان تبعید شان می کنند.

آنان هم با دست های آلوده به خون برادران هموطن شان در مخفی گاه های استخبارات پاکستان به مذلت تن در می دهند و به آغوش دشمنان سرزمین شان زمزمه کنان لانه می کنند که:

شمشیر آب داریم و اما هزار حیف آنیم بکار دیگر و نایم به کار خویش

به استناد دلایل فوق می توان گفت که اراده خلل ناپذیر تعدادی از فرزندان مسلمان و سرسپرده افغانستان بود که: آرزوی بالقوه مردم افغانستان را در جمهوری شدن کشور شان در عمل پیاده کردند و از آن سربازانه حمایت می کردند. نه گروه های سیاسی و یا قبایل داخل و نه هیچ قدرت بزرگ و یا کوچک خارجی.

آنچه آنان را از پای در آورد باز هم نه برداشت های دور از واقعیت واقعه نگاران، از سر به سر کردن گفته های احمد بالایی فرموده های محمود، بود و نه هم جست و خیز کلبی و مقصود برای بهره برداری از شورش صاحب منصبی چند در اردو (به نام انقلاب ثور). بلکه پایه و اساس فروپاشی آنان (چشم دید نویسنده) تأثیر شایعات بی بنیادی بود که هیئت رهبری را به جان هم در گیر کرد و زمینه بهره برداری دشمنان دولت جمهوری ناقه میمه مهیا شد. بدینسان که:

با انتخاب محمد داؤد به حیث رئیس دولت (از جانب کمیته مرکزی جمهوریت) و نویسنده به صفت منشی کمیته مرکزی قبل از تشکیل کابینه، آوازه به دروازه ها افتاد که کودتای سفید و آرام افغانستان شبیه به کودتای مصر است که در بطن خویش تعویض نفر اول را به دوم نهفته دارد (مانند جنرال نجیب و جمال ناصر).
با اینکه همسنگران محمد داؤد (رئیس دولت) عاشقانه از وی پیروی می کردند، ولی باز هم نشر و پخش افواه مذکور در رسانه های خارجی و شاخ و برگ و پنجه تراشیدن مخالفین داخلی، خصوصاً خانواده سلطنتی، باعث گردید تا رئیس دولت جهت جلوگیری از اتفاقات ناخواسته صلاحیت رفقای خویش را در اداره کشور محدود نماید.
چنانچه بعد از انتخاب شان رئیس دولت مرا مامور تشکیل کابینه نمود اما گفت: عجالتاً وظیفه صدارت، وزارت دفاع ملی و وزارت خارجه را به عهده من بگذارید.
متأسفانه مخالفین دولت جمهوری قبول مسئولیت های بیشتر رئیس دولت را با تعبیر نادرستی در جامعه ترویج می کردند.

حالآنکه در آن روزها، با وجودیکه اکثریت کامل همسنگران محمد داؤد در تأسیس جمهوریت دارای تحصیلات لیسانس، مافوق لیسانس و چند نفری هم درجه ارکان حربی و داکتری داشتند به جای آنکه خواسته باشند وزیر، سفیر و امیر شوند ترجیحاً برای تأمین امنیت و حفظ دست آورد های جمهوریت داوطلبانه در قطعات کلیدی اردو به وظایف خویش باقی ماندند و صمیمانه از تصویب کابینه از جانب کمیته مرکزی استقبال کردند. اما پیشنهاد رئیس دولت را در تقرر جنرال مستغنی به حیث لوی درستیز و سید وحید عبدالله را به حیث معین سیاسی وزارت خارجه که در صف جمهوری خواهان نبودند به احترام رئیس دولت، اما با آرامشی که نمایانگر عدم رضایت کمیته مرکزی بود، تصویب نمودند.

زیرا آنان علاوه برین که در کودتا سهیم نبودند، به نسبت وابسته بودن به نظام سلطنتی به جمهوری خواهان هم نظر مساعد نداشتند. چنانچه چند صباحی از تقرر اشخاص مذکور نگذشته بود که سر و صدای مخالفت و افواها نادرست آنان و صحه گذاشتن به تبلیغات دشمنان جمهوری در ضدیت با جمهوری خواهان در کوچه و بازار سر زبان ها افتید. اگر فراموش نکرده باشم یکی دو روز بعد از تقرر این دو نفر بود که به ملکه و ولیعهد، با دختران و فرزندان شان، از جانب رئیس دولت بدون تماس با کمیته مرکزی اجازه داده شد به ایتالیا رفته با شاه مخلوع زندگی کنند.
مامورین وزارت خارجه که سند خود مختاری در دست داشتند، بدون توجه و اعتنا به اینکه حکومت، حکومت نظامی است و میدان طیاره و آمد و شد مسافری آن به اداره قوای هوایی تعلق گرفته، با ملکه و همراهانش جهت پرواز وارد میدان شده بودند.

نظامیان بی خبر از موضوع، به فهم اینکه فراری در میان است مانع مسافرت ملکه و همراهانش می گردند و زیورات با خود داشته آنها را ضبط می کنند.

با اطلاع از این خبر رئیس دولت با نا آرامی مرا احضار و مورد سوال قرار داد. در حالیکه از سر تا پای قضیه بی اطلاع بودم، اجازه تحقیق خواستم. ولی قبل از همه به آمریت میدان طیاره توسط پاچا گل وفادار هدایت دادند که مانع سفر ملکه و همراهان وی نشوند.

ملکه و همراهان به سوی ایتالیا پرواز کردند، اما از اخذ زیورات خویش ابا می ورزند. اگرچه زیورات مذکور توسط اشخاص با صلاحیت قیمت گذاری و طور امانت به بانک مرکزی گذاشته شده بود.

هكذا جستجو هم نشان می داد که ممانعت پرواز ملکه و همراهان به ایتالیا در اثر بی خبری کارمندان و محافظین میدان طیاره از هدایت رئیس دولت صورت گرفته بود و نه به منظور انتقام جویی و کینه توزی.

ولی باز هم نزدیکان ملکه، که به دور و پیش رئیس دولت زندگی می کردند، با ناباوری از حقیقت، محمد داؤد را به ضد جمهوری خواهان مخالف سلطنت، خصوصاً پاچا گل وفادار که اداره میدان را در دست داشت تحریک می کردند، که: تلاشی و اخذ زیورات خانم ها در افغانستان یک عمل ننگین، نامردانه و خلاف عنعنه مردم افغانستان است که در زمامداری شما، آنهم بالای خانواده خود شما قصاداً تحمیل شده است تا شما را در جامعه افغانستان به نام متجاوز به حرمت زنان بدنام نمایند.

به هر صورت چند روز بعد از رفتن و رسیدن ملکه به ایتالیا، داد و بیداد بقایای خاندان سلطنتی در کابل فروکش کرد.

و اما در ایتالیا: از سوی دیگر شاه که با از دست دادن سلطنت مانند شیر زخم برداشته در ایتالیا پهلوی به پهلوی می شد و داماد نامدارش سردار عبدالولی مثل گنجشک در دام کودتاچیان می طپید، قضایا را صبورانه زیر و رو می کرد و با شناختی که از محمد داود داشت به خوبی می دانست که با دوستی و نزدیکی بهتر می تواند از آنچه پیش آمده از وی انتقام بگیرد تا با دشمنی و کینه توزی. خصوصاً در روز هایی که مردم در سرتاسر افغانستان سقوط سلطنت وی و جمهوری شدن کشور خویش را جشن گرفته بودند و کوچکترین روزنه و امیدی در بازگشت خویش به سلطنت نمی دید.

از آنرو برای جلب اعتماد اما در واقع اغوای محمد داود، از جمهوری شدن افغانستان استقبال و از سلطنت از دست رفته استعفا کرد و توسط نامه‌ای ذریعه نورا احمد جان اعتمادی سفير افغانستان مقیم ایتالیا ریاست دولت جمهوری را به محمد داود تبریک گفت، و ضمناً با جملات دلسوزانه وی را از نزدیکی و اعتماد به هم سنگرانش برحذر داشته بود. هم سنگرانی که باعث سقوط سلطنت وی و برقراری رهبری محمد داود در افغانستان شده بودند.

دو سه روز بعد از دیدار با نورا احمد جان اعتمادی، رئیس دولت ضمن توضیح و ستایش از نامه شاه برایم گفت: متوجه باشید تا بدخواهان جمهوریت، با تعبیرات غلط از نامه و استعفا شاه دوگانگی و بی اعتمادی را در جمهوری خواهان ایجاد نکنند.

اما به هر صورت با آمدن نورا احمد جان اعتمادی به حیث نماینده شاه جهت تبریک جمهوریت به رئیس دولت و نشر استعفا و پخش نامه شاه در میان بعضی از طبقات، خصوصاً آنانی که از سفارش شاه به محمد داود جهت کنار گذاشتن هم سنگرانش اطلاع یافته بود، گفته می شد که احتمال آن وجود دارد که محمد داود از مخالفین سلطنت (رفقاییش) برای جلب رضایت بیشتر شاه دوری گزیند.

اما همدلی و همبستگی جمهوری خواهان برای رسیدن به اهداف شان در آن روزها، و توصیف رئیس دولت از کارنامه های آنان کمتر اجازه می داد تا به گفته مخالفین جمهوری صحنه گذاشت.

چنانچه رئیس دولت در بیانیه شام اول سنبله ۱۳۵۲ ه.ش، به مناسبت سالگرد استقلال افغانستان، تحت عنوان "خطاب به مردم" در باره هم رزمانش در تغییر نظام شاهی به جمهوری، چنین گفته بود:

به مناسبت این رستاخیز ملی و تحول شگفت انگیز سیاسی که در وطن عزیز ما افغانستان رخ داده است، باز هم مراتب تبریکات صمیمانه خود و رفقای قهرمان خویش را که به تاسی از اراده بالقوه مردم افغانستان جانبازانه به امر عظیم تاریخی ملی اقدام نمودند و سنگ تهداب اولین جمهوریت افغانستان را گذاشتند به همه مردم نجیب و زحمتکش کشور به خصوص به اردوی فداکار و جوان افغانستان تقدیم می دارم.

و در بیانیه ای به مناسبت اولین سالگرد جمهوری گفته بود که:

بلی، شب ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ شبی بود که سحر تاریک و خونین و یا شفق روشن و درخشانی، پر از امید و پر از خطر در بر داشت. اکثر هم شهریان در آن شب که نیمه از آن گذشته بود، در خواب عمیق و عده قلیلی سرگرم عیش و نوش خویش بودند.

و در همین شب فرزندان فداکار وطن بدون آنکه حتی زن و فرزندان شان احساس کرده بتوانند در قلب از خانواده و هر چیز عزیزی که در حیات داشتند در راه خدمت و اعتلای کشور و سعادت مردم خویش (جهت تغییر نظام شاهی به جمهوری) خموشانه وداع می کنند، زیرا هیچ فردی در بین ما نمی توانست ضمانت کند و یا بداند که فردا سرنوشت خود شان، خانواده شان و وطن مقدس شان چه خواهد شد. ختم.

ولی با وجود آن برای صحنه گذاشتن بر گفته های شاه و ایجاد وسوسه در محمد داود تبلیغات وسیع و دامنه داری از جانب رسانه های غربی، پاکستان و کم و تم ایران و طرفداران سلطنت در افغانستان، دو باره خانه به خانه به راه افتاده بود که جمهوری خواهان در تلاش تعویض محمد داود هستند.

از قضا دور و پیش همین روز ها بود که دو سه نفر از جمهوری خواهان در کودتای محمد هاشم میوندوال جهت سرنگونی محمد داود و هم رزمانش همدست شده بودند. با اینکه همدستی همکارانش خصوصاً سید امیر قوادان قوای

هوایی و دافع هوا که در رشته هوانوردی دارای تحصیلات عالی از ایالات متحده آمریکا بود و در تأسیس جمهوریت سهم فعال داشت در محمد داؤد در باره رفقاییش ایجاد وسوسه و بدگمانی کرده بود، باز هم پیشنهاد پاچاگل وفادار و عبدالحمید محتاط در تقرر عبدالقادر پیلوت به حیث قوماندان هوایی به اکثریت کامل در کمیته مرکزی جمهوری پذیرفته شد.

با آنهم بدون هیچ مقدمه ای با همه اعتباری که پاچاگل وفادار در کمیته مرکزی و قوای هوایی داشت بدون اینکه اعضای کمیته مرکزی را در جریان گذاشته باشد به مشوره رئیس دولت مستعفی و به حیث سفیر کبیر افغانستان در بلغاریا مقرر شد. پاچاگل وفادار که در اثر فعالیت در جلب و جذب تعدادی از صاحب منصبان قوای هوایی در صف کودتاچیان ۲۶ سرطان جهت سقوط سلطنت مقام والایی کسب کرده بود، یگانه صاحب منصبی در جمع کودتاچیان بود که قبل از اراده به کودتا با رئیس دولت مراد داشت و رئیس دولت بود که وی را در صف مخالفین سلطنت به کودتا دعوت کرده بود. از آنرو کمیته با چند صبا عمر خویش هرگز نتوانست کمبود وی را جبران کند. حادثه دیگری که کمیته مرکزی جمهوریت را صدمه پذیر کرد همانا اسناد و مدارکی بود که با حضورداشت عبدالحمید محتاط عضو کمیته مرکزی از جانب عبدالقدیر و سید عبدالاله اعضای کمیته مرکزی که قبلاً رئیس دولت را در جریان گذاشته بودند، در جلسه ارائه گردید که نشان می داد:

عبدالحمید محتاط برخلاف تعهدات و خط مشی جمهوری خواهان (خطاب به مردم افغانستان) با چند تن از صاحب منصبان قوای هوایی گروهی را به نام گروه کار تشکیل داده بود که واقعاً با اهداف جمهوری مغایرت داشت و آنهم در روزگاری که از طرف کمیته مرکزی جمهوریت که خودش عضو آن بود حکومت نظامی در سراسر کشور برقرار و فعالیت های سیاسی ممنوع شده بود.

با اینکه محتاط حاضر گردید که سهو خویش را جبران کند اما کمیته مرکزی بدون توجه به پوزش وی، با یک اقدام غیردوستانه وی را از کمیته مرکزی و وزارت مخابرات برکنار کرد.

تصمیم عجولانه و بی مروتی اعضای کمیته، محتاط را در تقویه و ترویج افکار گروه کار مصمم تر کرد، و انتقامجویانه در هر سه اثرش، در باره تأسیس جمهوریت در افغانستان، اعضای کمیته مرکزی را با کینه تیزی بیش از حد به کارهای ناکرده متهم می کند.

ولی به هر صورت کمبود این دو شخصیت در حلقه های مختلف تعبیرات مختلفی هم در پی داشت. گروهی حذف آنان را از رهبری جمهوریت با اشتراک سید امیر قوماندان قوای هوایی در کودتای میوندوال پیوند می زدند. دسته ای هم برخورد نادرست نظامیان تحت اداره آنان را با ملکه در میدان طیاره مثال می آوردند.

ختم قسمت سوم

الی قسمت پانزدهم ادامه دارد...